

خدمات ادبی و اجتماعی بابا فریدالدین مسعود گنج‌شکر دهلوی در شبه‌قاره هند

محمد افضل ♦

چکیده

بابا فریدالدین گنج‌شکر، خلیفه بختیار کاکي، یکی از عرفای سلسله چشتیه بوده که در سراسر هند جایگاه تمامی و شهرت فراوان داشت و در تصوف و عرفان حائز مقام والایی بود.

بابا فرید از جمله صوفیان برجسته شبه‌قاره است که برای گسترش زبان و ادبیات فارسی کارهای بی‌نظیری انجام داده است. وی نه تنها صوفی و عارفی بزرگ بود، بلکه نویسنده‌ای عالی‌رتبه هم بود. بسیاری از آثار و افکار این دانشمند بزرگ خصوصاً ملفوظات وی در کتابخانه‌های هند و کشورهای دیگر باقی مانده، که امروز برای ما جالب و پرارزش و مشعل راه است.

بابا فریدالدین گنج‌شکر، یکی از معروف‌ترین ناموران سلسله چشتیه است که برای تحکیم و تثبیت این طریقت سفرهای زیادی نموده و زجرهای بسیار کشیده است، و پژوهشی مجدد در احوال و آثار این عارف بزرگ اعم از تحصیلات، سفرها، شاعری، آثار و تألیفاتش ضروری به نظر می‌رسد.

سلسله‌های تصوف اسلامی که در شبه‌قاره هند معروف شده‌اند، چشتیه، سهروردیه، قادریه و نقشبندیه‌اند. ازین سلسله‌ها، چشتیه و سهروردیه منسوب به مقامات‌اند، ولی

♦ دانشجوی دکتری، در مرکز مطالعات فارسی و آسیای مرکزی، دانشگاه جواهر لعل نهرو، دهلی‌نو.

قادریه و نقشبندیه منسوب به آن شخصیت‌هایی‌اند که بنیانگذاران این سلسله بودند. سلسله «چشتیه» منسوب به مقام «چشت» است. دو مقام است که چشت نام دارد. یکی از آن دو در نواحی هرات افغانستان واقع است و دیگر قریه‌ای است در شهر ملتان و اوچ. ولی واقعیت این است که سلسله چشتیه منسوب به آن شهر «چشت» است که در نزدیکی هرات افغانستان قرار دارد.

در مورد هردو مرجع، نظام یمنی به نقل از سید اشرف جهانگیر سمنانی در لطایف اشرفی این‌طور می‌نویسد:

«چشت دو‌اند یکی از ولایت خراسان^۱ و آن شهر است؛ دوم در ولایت هند میان ملتان و اچه و آن قریه قریب به ملتان است»^۲.

سید علاءالدین چشتی^۳ در معروف‌ترین تصنیف خود *ما مقیمان* این مقام را در اشعار ذیل این‌طور بیان کرده است:

گر به هندوستان شدیم چه باک سبزه گلشن خراسانیم
تا پیاموختم ابجد عشق رقمی غیر ازین نمی‌دانیم^۴

مولانا رحیم‌بخش نیز در تصنیف خود «*شجرة الانوار*» در مورد مقام چشت چنین نوشته است:

«و آن دو مقام‌اند یکی شهری است در میان ولایت خراسان قریب هرات، و چشت دویم دهی است که در ولایت هندوستان، در میان اوچ و ملتان، و خواجگان چشت از چشت خراسان بوده‌اند»^۵.

۱. فعلاً به شهر هرات افغانستان است.

۲. نظام یمنی، لطایف اشرفی (فارسی، قلمی عکسی)، ملفوظات سید اشرف جهانگیر سمنانی ج ۱، ص ۳۴۱، ۸۳۰ هـ.

۳. در «مرآة الاسرار» سید علاءالدین چشتی و در «تاریخ مشایخ چشت» ص ۱۳۶ سید علاءالدین اودهی تحریر شده است. علاءالدین، خلیفه نظام‌الدین اولیاء بود. «ما مقیمان» معروف‌ترین تصنیف او است.

۴. علاءالدین اودهی، ما مقیمان، ص ۹، مطبع مصطفائی لکهنو، ۱۲۵۶ هـ.

۵. مولانا رحیم‌بخش، *شجرة الانوار*، (نسخه خطی)، خلیق احمد نظامی، تاریخ مشایخ چشت، (اردو) ص ۱۳۵، مطبوعه نیو پبلک آفست پریس دهلی ۱۹۸۵ م.

تولد و سلسله نسب بابا فرید

درباره نام پدر و تاریخ تولد بابا فرید گنج شکر اختلاف نظر است. برخی نام پدر او را عزیزالدین محمود^۱ و بعضی قاضی شعیب^۲ نوشته‌اند. ولی به نظر جمال‌الدین سلیمان درست‌تر به نظر می‌آید که خواهرزاده محمود غزنوی بود و به روزگار سلطان شهاب‌الدین غوری از کابل به لاهور آمد. سپس به ملتان رفت، و با دختر ملا وجیه‌الدین خجندی ازدواج کرد. حاصل این ازدواج سه فرزند بودند که به ترتیب سنی اعزالدین محمود، فریدالدین مسعود و نجیب‌الدین متوکل نام داشتند.

درباره تاریخ تولد گنج شکر بسیار اختلاف است. صاحب سیرالاولیاء تاریخ تولد او را ۵۶۰ ق/۱۱۷۴-۱۱۷۳ م و تاریخ فرشته سال ۵۸۳ ق و خزینة‌الاصفیاء سال ۵۸۲ ق آورده‌اند. همچنین سال‌های ۵۶۹ و ۵۷۱ ق نیز نوشته‌اند.^۳

در تاریخ وفات او نیز اختلاف نظر وجود دارد. بسیاری از تذکره‌نگاران قدیم و جدید سال وفات بابا فرید را ۶۶۴ هجری ذکر کرده‌اند. ولی دیگر روایات هم یافته می‌شود که بسیار اختلاف دارد؛ مثلاً طالب هاشمی در کتاب خود تذکره حضرت بابا فرید گنج شکر ص ۱۷۴ به نقل از تاریخ فرشته سال وفات او را ۶۶۰ هجری تحریر کرده است. در تاریخ فرشته هم این سال ۷۹۰ هجری درج شده است.

در همین کتاب به نقل از آیین اکبری ۶۶۸ هجری و به نقل از خزینة‌الاصفیاء و سلسله‌الاصفیاء ۶۷۰ هجری ۵ محرم الحرام تحریر شده است.

وحید احمد مسعود فریدی در کتاب سوانح بابا فرید مسعود گنج شکر در حاشیه زیرین در صفحه ۱۸۱، ۱۸۲ به نقل از تاریخ فرشته ۶۶۰ هجری درج کرده است. در همین کتاب در صفحه ۱۸، ۶۶۱ هجری نوشته است.

در جواهر فریدی (اردو)، ص: ۳۲۵ و در سیرالاولیاء (فارسی) ص: ۱۰۱، و در اخبارالانحیاء (فارسی) ص: ۵۴ و در سفینة‌الاولیاء ص: ۱۳۳ سن وفات او ۶۶۴ هجری

۱. کمال حاج سید جوادی، میراث جاودان، ج ۲، ص ۴۲۶.

۲. سید اطهر عباس رضوی، تاریخ تصوف در هند، ج ۱، ص ۱۶۸، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۰.

۳. سرور غلام، خزینة‌الاصفیاء (۱۳۲۰ هـ)، نول کشور، ج ۱، ص ۲۸۸.

تحریر شده است.

مولانا ابوالحسن علی ندوی در کتاب تاریخ دعوت و عظمت جلد سوم، در صفحه ۴۵ نوشته است که در خزینةالاصغیاء به نقل از مخبرالواصلین و تذکرةالعاشقین سال وفات بابا فریدالدین مسعود گنج شکر ۶۷۰ هجری درج شده است.

پس از آمدن پدر گنج شکر به لاهور، سلطان غزنوی او را به مقام قضاوت کهتوال (کوتوال شهری در ملتان) منصوب کرد.

میر خورد کرمانی در سیرالاولیاء می نویسد:

«قضای کهتوال که از ملتان نزدیک است به قاضی شعیب جد شیخ شیوخ العالم مفوض شد»^۱.

شیخ فرید در سال ۵۶۹ یا ۵۷۱ ق به دنیا آمد. پدرش فریدالدین هم عالم بود. اما مادرش که زنی سخت پرهیزگار و اهل قیام‌های بلند شبانه بود، تأثیر ژرف‌تری در شیخ صوفیان آینده بر جای گذاشت. داستانی درباره قدرت روحانی مادر بابافرید به این قرار است که شبی دزدی به خانه ایشان درآمد و نظرش بر زن شب‌زنده‌دار افتاد و ناگهان کور شد. دزد، در همان موقع، از مادر شیخ درخواست دعا کرد تا بینایی اش را بازیافت. چون روز شد، دزد به اتفاق اهلبیتش به خانه شیخ آمد و به اسلام درآمد.^۲

منیره هائیری درباره مادر بابافرید این‌طور می نویسد:

“Qursum Bibi, Baba Farid’s mother, was an unusual woman. She was not only known for her piety but was also credited with miraculous power”.

سلسله نسب بابافرید را تذکره‌نویسان هندی به صورت‌های گوناگون نوشته‌اند. در خزینةالاولیاء چنین آورده است:

«نسب شریف وی به هشت واسطه به فرخ‌شاه، پادشاه کابل، و به هفده واسطه به سلطان ابراهیم بن ادهم قدس سره، و به بیست واسطه به فاروق اعظم عمر

۱. میر خورد کرمانی، سیرالاولیاء (فارسی)، ص ۶۹، مطبع چرنجی لال، دهلی، ۱۳۰۲ ه.

۲. سید اطهر عباس رضوی، تاریخ تصوف در هند، ج ۱، ص ۱۶۸، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۰.

بن خطاب رضی الله عنه می‌رسد:

شیخ فریدالدین گنج‌شکر؛ حضرت شیخ جمال‌الدین (پدر)؛ شیخ شعیب؛ شیخ احمد؛ شیخ یوسف؛ شیخ سهاب‌الدین (معروف به فرخ شاه کابل)؛ شیخ نصیرالدین؛ محمود شاه (معروف به ریسمان شاه)؛ شامان شاه؛ شیخ سلیمان؛ شیخ مسعود؛ شیخ عبدالله واعظ‌الاکبر؛ شیخ ابوالفتح؛ شیخ اسحاق؛ حضرت خواجه ابراهیم پادشاه بلخ؛ خواجه ادهم؛ شیخ سلیمان؛ شیخ ناصر؛ شیخ عبدالله؛ امیرالمؤمنین حضرت سیدنا فاروق اعظم عمر بن خطاب رضی الله عنه.

سید مسلم نظامی دهلوی در کتاب خودش *انوارالفرید* معروف به *تاریخ فریدی*، نسب‌نامه بابافرید که از دیوان غلام قطب‌الدین صاحب، سجاده‌نشین حضرت بابافرید گنج‌شکر موصول شده را هم تحریر کرده است، و در آن از شیخ اسحق تا عمر فاروق این‌طور درج است:

شیخ اسحق ابن شیخ ابراهیم ابن شیخ ادهم ابن شیخ سلیمان ابن شیخ منصور ابن شیخ ناصر ابن شیخ عبدالله ابن امیرالمؤمنین سیدنا عمر ابن خطاب^۱.

وجه تسمیه گنج‌شکر / شکرگنج

در مورد این لقب، در کتب معتبر، دو دلیل آمده که هر دو در قالب حکایت بیان شده است. روایت رایج‌تر آن است که در نتیجه روزه پی‌درپی سه‌روزه، ضعف بر بابافرید غلبه کرد و او سنگریزه‌ای چند از زمین گرفت و به دهان گذاشت که فوراً سنگریزه‌ها به شکر تبدیل شدند. بابافرید با خود گفت که کار، کار شیطان شاید باشد و آنها را از دهان بیرون انداخت. باز نیمه شب ضعف غالب شد و همان کار را کرد و سنگریزه‌ها دوباره شکر شدند، و او باز آنها را نخورد. بالاخره گرسنگی مفرط بر او شدت گرفت و برای این‌که بتواند به نماز خود ادامه دهد چندتا از سنگریزه‌های شکرشده را خورد. مرشدش خواجه قطب‌الدین، کارش را تأیید کرد و

۱. الله دیه چشتی، سیرالقطاب، اردو، مترجم پروفیسور محمد معین‌الدین دردائی، نفیس اکیدمی کراچی، ۱۹۷۹م.

گفت که هرچه از غیب رسد نیکوست^۱.

حکایت دوم مربوط به گفتگوی او با بازرگانی است. روزی بازرگانی برای فروختن شکر از ملتان به دهلی می‌رود. همان وقت بابا فرید سر راه درباره مال التجاره او سؤال کرد که چیست؟ بازرگان تمسخر کرد و گفت که نمک است، شیخ گفت که نمک باد! وقتی بازرگان به شهر می‌رسد می‌بیند که مال التجاره اش که شکر بود، نمک شده است. بازرگان بلافاصله به نزد شیخ آمد و معذرت خواست. شیخ گفت شکر باد و مالش شکر شد^۲.

این واقعه را بیرم خان منظوم کرده و منظومه اش را این طور آغاز نموده است:

کان نمک، جهان شکر، شیخ بحر و بر آن کز شکر نمک شده و از نمک شکر^۳

حکایت غیر معروف دیگری هم مربوط به زمان کودکی شیخ منقول است که هر وقتی که شیخ نماز می‌خواند مادرش به او از لب طاقچه شکر می‌داد. یکبار مادرش، شکر در محل مورد نظر، نگذاشته بود، شیخ می‌رود و پس از نماز از همان موضع، شکر برمی‌دارد و می‌خورد، که باعث تعجب مادرش می‌شود^۴.

فریدالدین تعلیمات ابتدایی را نزد مادر فراگرفت. بعد از آن به ملتان رفت و نزد منهاج‌الدین ترمذی، فقه نافع خواند و کلام الله را حفظ کرد. یکبار در مسجد، فقه نافع می‌خواند که خواجه بختیار کاکای وارد مسجد شد، از فریدالدین پرسید که این چه کتابی است؟ فریدالدین گفت: نافع. بختیار کاکای گفت: از نافع نفع خواهی برد. فریدالدین به پای بختیار افتاد و گفت: «نفع من در کیمیای سعادت بخش شما نهاده است» و همان وقت دست بیعت به وی داد و در آن زمان هنوز هیجده ساله بود.

و در کتاب خیرالمجالس حکایتی نوشته شده است که بعد از قدم‌بوسی

قطب‌الاقطاب بختیار کاکای، فریدالدین این رباعی را خواند:

مقبول تو جز مقبل جاوید نشد وز لطف تو هیچ بنده نومید نشد

۱. میرخورد کرمانی، سیرالاولیاء (فارسی)، ص ۷۷-۷۸؛ الله دیه چشتی، سیرالاقطاب (فارسی) نول کشور ص ۱۶۴-۱۶۵، ۱۹۹۳م.

۲. عبدالحق محدث دهلوی، اخبارالاخیار فی اسرارالابرار، ص ۵۲-۵۳.

۳. همان.

۴. سید صباح‌الدین عبدالرحمن، بزم صوفیه، ص ۱۴۸، مطبع معارف، دارالمصنفین اعظم‌گر، ۱۹۷۱م.

لطفت بکدام بنده پیوسته دمی کان ذره به از هزار خورشید نشد^۱

سید نصیر احمد جامعی در کتاب خودش این رباعی را قدری مختلف نوشته است:

مقبول تو جز مقبل جاوید نشد وز لطف تو هیچ بنده نومید نشد

عونت بکدام بنده پیوسته دمی کان ذره به از هزار خورشید نشد^۲

فریدالدین بعد از آن به قندهار هم رفت و علوم ظاهر را آموخت. بعداً به نوشته آیین اکبری به سیستان رفت. در ملفوظات فریدالدین آمده است که او غزنی، بغداد، بخارا، سیستان و بدخشان و جز آن را گشته است و علوم ظاهر و باطن را فرا گرفته است. از مجموع کتاب‌هایی که بابا فرید خوانده و آموخته در *راحت القلوب* به آنها اشاره می‌شود ۲۷ عنوان کتاب وجود دارد که هم با ارزش و هم نشان‌دهنده جایگاه علمی شیخ است. از آن جمله‌اند:

۱. تحفة العارفين / شبلی؛ ۲. رسالۀ عمده / جنید؛ ۳. اسرار العارفين؛ ۴. دلیل انسانی / علامه شقیق بلخی؛ ۵. سلوک اولیاء؛ ۶. شرح الاولیاء / خواجه مودود چشتی؛ ۷. راحت الارواح / قاضی حمیدالدین ناگوری؛ ۸. مفصل؛ ۹. تفسیر / امام زاهد؛ ۱۰. آثار اولیاء؛ ۱۱. شرح / معین‌الدین حسن سجزی؛ ۱۲. فتاوی کبری؛ ۱۳. قوت القلوب / ابوطالب مکی؛ ۱۴. عوارف المعارف / شهاب‌الدین سهروردی و...
- از همین آثار، می‌توان نتیجه گرفت که دایره علم بابا فرید که در وعظ و ذکر برای عوام یا خواص بیان می‌کند در حیطة معارف زمانش بود و شامل قدیم‌ترین آثار مثل آثار جنید و شبلی تا جدیدترین آن مانند آثار هم‌عصرش سهروردی می‌شد.
- از نظام‌الدین اولیاء منقول است که وی کتاب‌هایی نیز نزد شیخ خواند «شش سی‌پاره قرآن پیش شیخ فریدالدین تجوید کرد و شش باب از عوارف نیز سند کرد و تمهید ابوشکور سلمی و بعضی کتاب‌های دیگری نیز پیش شیخ خواند»^۳.
- صاحب سیر العارفين، درباره خصوصیت تدریس بابا فرید این‌طور بیان می‌کند:

۱. حامد قلندر، خیر المجالس، (فارسی قلمی)، ص ۱۶۱.
 ۲. سید نصیر احمد جامعی، حضرت بابا فرید گنج‌شکر، ص ۱۵.
 ۳. عبدالحق محدث دهلوی، اخبار الاخیار فی اسرار الابرار، ص ۱۰۴.

«چون نسخه عوارف سبق فرموده چنان ادا نموده که شنونده را طاقت هوش بر بوده، لذت بیان ایشان مرا حالتی پیدا شده، اگر در آن حالت کسی بمیرد دولتی حاصل نموده باشد»^۱.

عبادت و ریاضت و مجاهده از اوایل عمر در زندگی معمول بابافرید بوده است. یکی از عجیب‌ترین حکایت‌های درباره بابا فرید، ریاضت‌هایی است که وی انجام داده بود. تمام مشایخ چشتیه به ریاضت بسیار توجه داشتند و آن را از اصول بنیادی خود می‌دانستند، زیرا ریاضت‌هایی که آنان می‌کشیدند، بسیار تأمل‌برانگیز و شگفت‌آور است. مثلاً دائماً روزه می‌گرفتند، حتی هنگام نماز خواندن یا قرائت قرآن نیز به خود ریاضت می‌دادند و اگر قرار بود شب را بیدار می‌ماندند، سعی می‌کردند نماز به ختم قرآن بخوانند، یعنی در دو رکعت، کل قرآن را تمام‌کنند، و یا آن‌که اگر قرآن می‌خواندند سعی می‌کردند که بر روی یک پا و یا ایستاده قرآن بخوانند، یعنی در جزئی‌ترین مسائل زندگی اعتقادی‌شان ریاضت کشیدن، نقش اصلی داشت.

نمونه‌ای از ریاضت‌های بابافرید آن بود که در چاه مسجد جامع چاچ که در مقام آنچه است، چله معکوس کشید، یعنی تا چهل روز هرشب او را به درختی که روی آن چاه بود، داخل آن آویزان می‌کردند و او را صبح بیرون می‌آوردند. در سیرالاولیاء آمده است که درباره این عمل تنها مرشد و مؤذن مسجد خبر داشتند تا ریا نشود.^۲

در وقت استراحت گلیمی داشت که روز بر آن می‌نشست و هنگام شب، همان را بستر قرار می‌داد و البته پاهایش بر آن جا نمی‌شد.^۳

نقل است که زمانی معین‌الدین حسن سجزی از اجمیر به دهلی و به نزد خلیفه خود قطب‌الدین بختیار کاکی آمد و مریدان او را نظر کرد و گفت آیا کس دیگری هم مانده؟ و او عرض کرد: مسعود نام فقیری در چله نشسته است. گفت، بیا تا برویم و او را ببینیم. وقتی که در حجره او آمدند فریدالدین از شدت ضعف قادر به تعظیم کردن

۱. حامد ابن فضل‌الله جمالی، سیرالعارفین، ص ۵۲، دهلی ۱۳۱۱ هـ.

۲. میرخورد کرمانی، سیرالاولیاء، ص ۷۰.

۳. عبدالحق محدث دهلوی، اخبارالاخیارفی اسرارالابرار، تهران ۱۳۸۳ ش، ص ۹۸.

نبود. سلطان‌العارفین گفت: این بیچاره را تا کی در مجاهده می‌سوزی؟ بیا تا ما و تو عطاسازیم. پس بازوی راست حضرت سلطان‌العارفین و بازوی چپ حضرت قطب‌الاقطاب گرفته روی سوی آسمان نمود و گفت: یا جل جلاله فرید را قبول کن و به مرتبه درویشان اکمل برسان. آواز برآمد که فرید را برگزیدم و فرید، فرید دهر و وحید عصر است.^۱

او با فقر می‌زیست و به دنیا علاقه‌ای نداشت. سر بر عصا می‌نهاد. عموماً با شربت‌ی که کشمش درون آن بود، افطار می‌کرد. در لنگرخانه غذاهای متنوع بود، ولی او نمی‌خورد. نان چاودار می‌خورد. با وجود فقر از مال دنیا بی‌نیاز بود. از ارباب قدرت و ثروت دوری می‌جست. سلطان غیاث‌الدین بلبن تحت تأثیر فیوض و برکات بابافریدالدین بود. چنان‌که مورخان زمان او را «خیرالاعصار» نامیده‌اند.

خواجه نظام‌الدین اولیاء راجع به اخلاق و کردار او، این‌طور رقم کرده است: «آمد و شد خلق حد نبود در خانه، به قیام نیم‌شب کم‌ویش ستیدی، یعنی پیوسته در بازبودی و طعام و نعمت موجود، از کرم خدای تعالی، و آینده و رونده را از آن نصیب شده، هیچ‌کس به خدمت ایشان نیامده که او را چیزی نصیب نکردی. عجب قوتی و عجب زندگانی که هیچ‌کس را از بنی آدم میسر نشود»^۲.

بابافرید از جمله اشراف بزرگ صوفیه به شمار می‌رود، که همواره مورد تکریم عام و خاص بوده است، و امرا و سلاطین به دیدارش می‌شتافتند. شهرت او به شبه‌قاره محدود نبود، بلکه تا به مصر هم رسید.

مقبره کوچک بابافرید از مرمر سفید ساخته شده است که دو در دارد؛ یکی به طرف شرق بازمی‌شود که «دروازه نور» نام دارد و دیگری به طرف شمال است و «دروازه بهشت» نامیده می‌شود. در داخل مقبره، دو قبر قرار دارد؛ قبر بابافرید و قبر پسر بزرگش. امروزه آرامگاه او، زیارتگاه مردم اعم از مسلمان و هندو شده است. زیارتگاه بسیار وسیع و گسترده شده است و در شهر پاکپتن در پاکستان قرار دارد. در ابتدا مقبره و

۱. الله دیه بن عبدالرحیم چشتی، خواجگان چشت سیرالاقطاب، تهران، ۱۳۸۵ش، ص ۱۶۷.

۲. میرخورد کرمانی، سیرالاولیاء، ص ۷۴-۷۵.

زیارتگاه بابافرید تحت نظارت نظام‌الدین اولیاء ساخته شد. زیارتگاه تماماً از مرمر بنا شده است. غذای نذری هرروز به توسط زایرین و اداره اوقاف بین فقرا تقسیم می‌شود. زیارتگاه بابا ۲۴ساعته باز است. هزاران نفر هرروز در این مکان به زیارت می‌پردازند و برای رسیدن به آرزوی خود منت می‌کنند، و زمانی که منت‌شان برآورده می‌شود، غذا بین فقرا و زایرین تقسیم می‌کنند.

بابافرید به حیثیت شاعر

بابافرید فقط یک صوفی نبود، بلکه او در نثر و نظم فارسی نیز دست داشت و به زبان‌های عربی، فارسی، اردو و پنجابی اشعاری به او نسبت داده‌اند. سربرایوکف (*serebrayokov*) نویسنده کتاب ادبیات پنجابی، منظومه‌ای به نام نصیحت‌نامه به او نسبت داده که چهل بیت به زبان ملتانی دارد، و همچنین می‌گوید ۱۲۳ دوبیتی در وزن‌های گوناگون از شیخ به‌جا مانده که به اشلوک (دوبیتی‌های عارفانه) شهرت دارد.^۱ از ویژگی‌های بارز شیخ فریدالدین حیات ادبی و ذوقی اوست که به اتفاق نظر تمام تذکره‌نویسان و مؤرخان ادبیات پنجابی، او نخستین سخنور شعر پنجابی است.

شیرانی می‌نویسد: «اولین شاعر پنجابی فریدالدین مسعود است که در زمان غیاث‌الدین بلبن زندگی می‌کرده است».

هاشمی، تذکره‌ای راجع به بابافرید گنج‌شکر تألیف کرده است و در آن مفصلاً احوال و اشعار این عارف بزرگ را آورده و معتقد است که چون بابافرید شیرین‌زبان بوده، به همین مناسبت به لقب گنج‌شکر معروف شده است.

قریشی می‌نویسد: «که پیش از بابافرید گنج‌شکر، جوگیان (بزرگان کیش هندوان) کلام خودشان را در اشلوک یعنی (در نظم‌های مذهبی هندوان) می‌نوشتند، و کسی که آب بهرنش و پراکرت یعنی زبان جوگیان را ترک‌گفته اولین بار زبان محلی پنجابی را به خط فارسی نوشته، و این شعر سروده همین بابافرید گنج‌شکر است».^۲

۱. رضا مصطفوی سبزواری، خزینة‌الاصفیاء، ج ۱، ص ۷۳-۷۴، لاهور.

۲. عبدالغفور قریشی، تاریخ زبان و ادب پنجابی، ص ۹۱.

از آنجا که خانواده بابافرید تقریباً تمام عمر در ناحیه پنجاب به سر بردند، و در آن زمان پنجاب به جای لاهور، مرکز شعر و ادب فارسی شده بود، زبان محلی پنجابی، علی‌رغم حضور زبان فارسی در لاهور- در پنجاب رونق بیشتری گرفت، و همین بود که عارفان و صوفیان آن زمان، به زبان پنجابی، سلسله تبلیغ اسلام را آغاز کردند. با این‌که بابافرید تبلیغ اسلام را با زبان و شعر فارسی شروع کرده بود و گاه‌گاه شعر عارفانه نیز به فارسی می‌سروده است، در شعر فارسی صاحب دیوان نبود. البته ابیاتی از او باقی مانده است. مانند این رباعیات:

عشق تو مرا اسیر و حیران کرده است در کوی خرابات پریشان کرده است
با این همه رنج و محنت ای دوست بین اسرار تو در دلم که پنهان کرده است؟

*

چو درویش را کار بالا کشید به یک لحظه سر در ثریا کشید
چنان غرق‌گردد به دریای عشق که یک‌دم سر از عشق بالا کشید

*

گیرم که به شب نماز بسیار کنی در روز دواى شخص بیمار کنی
تا دل نکنى ز غصه و کین خالی صد خرمن گل بر سر یک خار کنی^۱
در مجمع‌النفایس ابیات زیر آمده است:

هر سحر بر آستان سر می‌زنم بر طریق دوستی در می‌زنم
همچو مرغ نیم‌بسمل بر درت در میان خاک و خون پرمی‌زنم
او مرا در عشق قربان می‌کند من بر آن الله اکبر می‌زنم^۲

چندین رباعیات از متن به طور مثال ملاحظه بفرمایید:

آن عشق که بود کم نگردد تا باشد از آن قدم نگردد
عشقی که نه عشق جاودان است بازیچه شهوت جوان است^۳

*

۱. بدرالدین اسحاق، اسرارالاولیاء، مطبع منشی نول‌کشور، کانپور، ص ۰۴.
۲. سید نصیر احمد جامعی، حضرت بابافرید گنج‌شکر، لاهور ۱۹۸۶، ص ۱۴۰.
۳. بدرالدین اسحاق، اسرارالاولیاء، ص ۳۰۳.

اصل همه عاشقی ز دیدار آید چون دیده بدید آنگه در کار آید
در دام بلا نه مرغ هشیار آید پروانه به طمع نور در نار آید^۱

*

به شغل جهان رنج بردن چه سود که روزی به کوشش نباید فزود
به دنبال روزی چه باید دوید تو بنشین که روزی خود آید پدید^۲

این اشعار نشان می‌دهند که کلام شیخ خیلی ساده، شیرین، روان و عارفانه است و هیچ افکار پیچیده و دور از قیاس در آن نیست. البته افکار و فرهنگ پنجابی در بعضی اشعار او دیده می‌شود.

از لحاظ فن شعرگویی، او نخستین کسی است (حتی پیش از امیرخسرو دهلوی) که به ترویج شعر فارسی، با آمیزه هندی، پرداخته است. در واقع بابافرید گنج‌شکر در شبه‌قاره اولین کسی است که از لحاظ فن شعر، تحولاتی در شعر فارسی پدیدآورده است. بعد از بابافرید، همین روش را امیرخسرو دهلوی هم اختیار کرده، مقبول عام گردید. لذا بانی تحول این قبیل شعر فارسی بابافرید گنج‌شکر است.

حقیقت این است که بابافرید گنج‌شکر محیط خود را به نظر دقیق مطالعه کرده بود، لذا چشم دوربینش دریافت که اگر علاوه بر زبان فارسی، در زبان محلی، یعنی به زبان پنجابی، اسلام تبلیغ شود، برای پنجابیان آسان‌تر و مؤثرتر خواهد بود. این بود که او افکار عارفانه خود را به جای زبان فارسی، اولین بار به زبان پنجابی بیان کرد و همین است که از او به عنوان نخستین سخنور شعر پنجابی یاد می‌شود.

پیام‌های بابافرید

پیام‌های بابافرید مبتنی بر تعالیم و آموزش‌های عرفان اسلامی است. مکتب ارشادی او در پاک‌پتن از مهم‌ترین مراکزی بود که به گسترش اسلام در شبه‌قاره هند و پاکستان کمک شایانی کرد. او به تزکیه نفس همت می‌گماشت و بیشتر شب‌ها را با دعا و مناجات صبح می‌کرد و روزهای بی‌شماری را تا شب روزه می‌گرفت.

۱. بدرالدین اسحاق، اسرارالاولیاء، ص ۴۹.

۲. همان، ص ۱۶.

گفته‌اند پس از این‌که بابافرید از هانسی (شهرکی در شمال غربی) به دهلی آمد و پس از مرگ استادش قطب‌الدین بختیار کاکي، ناگزیر روزهای پرمشغله‌ای را می‌گذرانید، و برایش اسفبار بود که بخشی از اوقاتش به حضور در مجالس رسمی بگذرد. در همین روزهاست که مردی نادار و بی‌چیز به نام سرهنگا از هانسی برای زیارت شیخ به دهلی می‌آید، و پس از مدتی سرگردانی، روزی سحرگاه شیخ را به هنگام بیرون آمدنش از خانه می‌بیند. بر پایش می‌افتد و با اشک و آه به او می‌فهماند که «ای شیخ! وقتی در هانسی بودی دیدارت آسان بود». شیخ از این سخن سخت متأثر می‌شود و به خود می‌آید و تصمیم می‌گیرد به هانسی برگردد، و بیشتر در میان مردم باشد و اوقات خود را با آنان بگذارند. و بدین‌گونه بابافرید پیام‌های انسانی خود را عملاً به مریدان و انسان‌های روزگار خود می‌آموخت. می‌آموخت که مشاغل دنیوی را به چیزی نینگارند و به انسان‌ها بیش از مقام‌ها ارج نهند.

در خانه‌اش برای همه بازبود. آنجا فقیر و غنی، منزلتی برابر داشتند. املاکی که به او می‌بخشیدند از پذیرفتن آن امتناع می‌ورزید، و آنچه را به دستش می‌آمد به حاجتمندان می‌بخشید و همین تعلیمات و آموزش‌های صادقانه و ارزشمند شیخ بود که سبب شد بسیاری از جوکیان هند روانه‌ی خانقاه‌ها گردند و قبیله‌های بسیاری به دین اسلام داخل شدند.

به مریدان می‌آموخت که حتی‌المقدور از آمدورفت به دربارهای امرا و ملوک صرف‌نظر کنند و شخصیت و مقام خویش را بدین‌گونه تباه ن سازند و خود را پایمال حوایج و نیازهای مادی نگردانند. کلامش در این مورد چنین است:

«و درویشان کامل، حال ایشان آن است که احتیاج به دیگران ندارند، بلکه از نعمت خود به دیگران ایثارکنند. با حصول غرض و حاجات ایشان را بازگردانند. چون درویشان دعوی درویشی کنند و به دربار امرا و ملوک برای حصول دنیا آمدورفت دارند تا چیزی به دست آرند یا درخواست قوت‌لابد نمایند، تحقیق بدان که آن درویش از نعمت حق محروم است، زیرا اگر در وی نعمتی بودی هرگز بر در مخلوق نرفتی، و توقع به کسی نکردی. جایی که درویش است آنجا هیچ توقع گذرندارد، و حق سبحانه و تعالی بر درویشان

صادق در نعمت گشاده و خزانه مملکت به دست ایشان داده است، که هرکسی را هرچه می‌خواهند می‌دهند. اغنیا محتاج درویشان‌اند و بدیشان توقع دارند. درویشان را به دیگری چه احتیاج باشد؟^۱

آثار شیخ فریدالدین

۱. **فوائد السالکین**: این کتاب، ملفوظات پیر و مرید بابا فرید یعنی خواجه قطب‌الدین بختیار کاکی است که شیخ آن را به رسم چشتیان گردآوری کرده است. این کتاب بسیار مختصر است و فقط ذکر هفت مجلس در آن آمده است؛ یعنی از رمضان ۵۸۴ هجری ق تا ذی‌الحجه ۵۸۴ به مدت چهار ماه، توانسته است در این مجالس حضور یابد و مطالب آن را بنویسد.

موضوع کتاب سلوک و درویشی و تحیر، اخفای راز، مردان کامل، مردان غیب و کشف است. البته مانند *اسرار الاولیاء* برای هر موضوع فصل جداگانه‌ای نوشته نشده است. علاوه بر پند و اندرز و نصایح خواجه قطب‌الدین بختیار، بعضی از اقوال و وقایع زندگی خواجه معین‌الدین چشتی اجمیری نیز آمده است. یا مصاحبت خواجه قطب‌الدین و حمیدالدین ناگوری از مطالب دیگری است که در آن بیان شده است. روش گفتگو پندآمیز و نصیحت‌آمیز است که مرشد به مریدان خود نصیحت و پند می‌دهد.^۲

۲. **گنج اسرار**: این اثر رساله مختصری است در موضوع تصوف، چنان که پیر و مرشد روحانی، اسرار طریقت می‌آموزد و برای مخاطبش به شیوه کتب عرفانی از لغاتی همچون ای عزیز، عزیز من و بدان ای عزیز به کار می‌برد و نگارش کتاب عالمانه است و به شیوه کتب فلسفی نزدیک است. نمونه‌ای از متن این کتاب چنین است: «نور دل، نهصد هزار سال از حضرت باری تعالی جدا ماند. آنگاه دل گفت: من نمی‌توانم این همه مدت تاب مقاومت و جدایی آورم. خداوند فرمود: من تو را برای اظهار وحدانیت پدید آورده‌ام؛ لذا نهصد هزار سال دیگر جدا ماند. آنگاه

۱. بدرالدین اسحاق، *اسرار الاولیاء*، ص ۵۷-۵۸.

۲. ترجمه تاریخ ادب پارسی در پاکستان، چوده‌ری، ص ۲۳۵.

از چشمان خود آنقدر آب ریخت که بحرالحيوان شد. باری تعالی تازیانه خشم زد که از آن دو شعله ظاهر گردید، مانند آسمان در گردش بود. خداوند متعال نور دل را به اجزایی تقسیم کرد از جزء اول سر را خلق کرد و از جزء دوم جانها خلق شدند، و از سوم نور به وجود آمد. آنگاه بقیه اجزای نور تا نهمصد سال دیگر در این عالم وسیع سرگردان بودند. بعد از آن آفریدگار عالم از نور، ده گوهر به وجود آورد. از نخستین گوهر زمین و آسمان را آفرید. گوهر دوم عشق است. گوهر سوم کرسی، گوهر چهارم لوح، گوهر پنجم قلم، گوهر ششم بیت‌المعمور، گوهر هفتم دوزخ، گوهر هشتم شمس، گوهر نهم قمر. تمام این گوهرها با هم ترکیب شدند و این دل خزانه الهی است».

رساله گنج اسرار با متن فارسی و با ترجمه اردو منتشر شده است. مترجم آن پیرغلام دستگیر نامی است، و ناشر آن ملک چین دین، تاجر کتب کشمیری بازار لاهور. **۳. جوگی‌نامه:** نام و ذکر این رساله در تذکره‌الاصفیای شیخ بن شاه مکی از مریدان سید حسین خوندمیر تألیف ۹۵۱ هجری ق آمده است!

۴. رساله وجودیه: نسخه‌ای از آن در دانشگاه پیشاور است (به شماره ۵۰۲) به نظر می‌رسد، هرکه این رساله را نوشته است با اندیشه‌های هندی و ادیان مختلف آن آشنایی کامل داشت و قصد تطبیق عرفان هندی با عرفان اسلامی داشته است. نمونه‌ای از متن:

«فاما از این دوازده انگشت دم بیرون می‌رود آن را در هندوی ناسک کفون گویند. فاما شانزده انگشت دم بیرون می‌رود آن را در هندوی شمس کفول گویند. فاما چهار انگشت دم بیرون می‌رود در هندوی برهنه کفول گویند. حق تعالی بر آسمان را دوازده بروج گذاشت چنانچه: حمل؛ سر؛ ثور؛ گردان؛ جوزا؛ هردو دست؛ سرطان؛ پستان؛ اسد؛ سینه؛ سنبله؛ میزان؛ عقرب؛ ذکر؛ قوس؛ رانها...»

بخش دیگر آثار وی ملفوظات وی است. ملفوظات اصطلاحات عامی است که در

۱. ترجمه تاریخ ادب پارسی در پاکستان، چوده‌ری، ص ۲۳۵.

بعضی فرقه‌ها مانند سهروردیه و نقشبندیه و همین فرقه چشتیه رواج داشته است و نگارش آن به این شیوه بود که یکی از مریدان شیخ که معمولاً از مریدان اول بود تمامی سخنرانی وی را به نگارش درمی‌آورد و در بعضی مواقع حتی به شیخ خود نشان می‌داد، تا اگر جایی اشتباهی و یا کژفهمی رخ داده اصلاح شود. از معروف‌ترین ملفوظات می‌توان به *فوائد القواد* نوشته حسن سجزی اشاره کرد.

نگارش ملفوظات از چندجنبه حائز اهمیت بود، از جمله جنبه ادبی، سیاسی، تاریخی و اجتماعی. ملفوظات از یک‌سو نگارش مرید شیخ است و از سوی دیگر چون مرید املا می‌کرد و تفکری در نگارش آن نداشت می‌توان به خود شیخ نسبت داد. ملفوظات شیخ فریدالدین گنج‌شکر را دو مرید وی جمع‌آوری کرده‌اند، که در ادامه هریک جداگانه معرفی می‌شود: ۱. اسرارالاولیاء؛ ۲. راحت القلوب

اسرارالاولیاء

ملفوظات وی است که به قلم مرید و جانشین و خادم و داماد وی بدرالدین اسحاق در ۲۲ فصل در اسرار عشق اولیا، ذکر شب‌گذاران و درویشان، توبه، خدمت بزرگان کردن و... فراهم آمده است. نثر این کتاب ساده و بی‌پیرایه است. گاهی رباعی و دویتی به زبان شیخ برای تایید سخنش بیان می‌شود. البته شیخ برای مجاب‌کردن مخاطبش از استشهاد قرآنی و احادیث که پر از حکایات کلام بزرگان چشتیه است نیز بهره می‌برد که عیناً همین شیوه را در *راحت القلوب* می‌بینیم. از این کتاب نسخ خطی فراوان وجود دارد.

نسخه خطی از کتاب *اسرارالاولیاء* در دانشگاه کمبریج به نشانه‌ای king' No: 35 وجود دارد که کاتب خود نامش را بر آن نسخه عبدالشکور ولد محمدرضا هانسوی نوشته است. نسخه خطی دیگری از این کتاب، در کتابخانه آیت‌الله مرعشی (قم) به شماره ۵۶۲۲ موجود است که در سال ۱۲۵۴ به دست کاتبی به نام محمدحسین بن محمدسعید نگاشته شده است. در فهرست نسخه‌های کتاب‌خانه گنج‌بخش پاکستان نیز نسخه خطی دیگری از این کتاب به شماره ۱۳۹۱۶ یافته می‌شود.^۱

۱. طیبه معصومی، نگاهی به نسخه خطی از اسرارالاولیاء، فصلنامه مطالعات شبه‌قاره دانشگاه سیستان و بلوچستان، سال چهارم، شماره سیزدهم، زمستان ۱۳۹۱، ص ۹۸.

اسرارالاولیاء قبلاً در کانپور و یکبار نیز در لکهنوی هند به چاپ سنگی رسیده است. نسخه‌ای که در دانشگاه کمبریج است سالم، خوانا و بدون افتادگی با خط خوش نستعلیق نوشته شده است. این نسخه مشتمل بر ۴۰۰ صفحه با قطع کوچک است که هر صفحه شامل ۱۰ سطر است و با این عبارت آغاز می‌شود:

«بسم الله الرحمن الرحيم ربّ یسر و تمم بالخیر، الحمد لله الذی نور قلوب العارفين بنور معرفته و فضل احوال المحققين علی العالمين بکمال فضله و حکمته والصلوة والسلام علی نبیه و حبیبه الذی کان وسیلة لخلقه. حمد بی حد و ثنای بی عد مر حضرت صمدیت را که از فیض فضل او فوائد الفاظ دربار صاحب المکارم، سلطان الاولیاء، قطب العالمین، وارث الانبیاء، تاج الاصفیاء، شمس العارفين، برهان الزاهدین، فرید الحق والشرع والدین به سمع این درویش می‌رسید، فواید آن را نوشته این مسائل را نام اسرارالاولیاء نهاد»^۱.
و با این عبارت پایان می‌گیرد:

«پس این بود از اسرار و انوار که از لفظ دربار شیخ الاسلام در مدت دوازده سال شنیده شده است، درین مجموعه نبشته آمد. اگر بعد ازین گوهرجان را حیات خواهد بود، هر درری که از لفظ مبارک ایشان شنیده خواهد شد، آن نبشته خواهد افتاد، ان شاء الله تعالی»^۲.

ولی نسخه‌ای که در مطبع منشی نول کشور واقع کانپور، چاپ شده مشتمل بر ۱۰۶ صفحه است که هر صفحه شامل ۲۵ سطر است. و کاتب این نسخه، نامش را در پایان، سید محمد ابراهیم نوشته است. و سال طبع را بار چهارم به ماه جنوری ۱۸۶۰ م مرقوم کرده است.

اسرارالاولیاء به ترتیب زیر شامل ۲۲ فصل است:

فصل اول: در ذکر اسرار عشق و جز آن؛

۱. طیبه معصومی، نگاهی به نسخه خطی از اسرارالاولیاء، فصلنامه مطالعات شبه‌قاره دانشگاه سیستان و بلوچستان، سال چهارم، شماره سیزدهم، زمستان ۱۳۹۱، ص ۹۸.
۲. همان.

- فصل دوم: در ذکر متعبدان و درویشان؛
 فصل سوم: در ذکر رزق و جز آن؛
 فصل چهارم: در ذکر توبه و جز آن؛
 فصل پنجم: در ذکر خدمت بزرگان؛
 فصل ششم: در ذکر تلاوت قرآن؛
 فصل هفتم: در ذکر سوره اخلاص؛
 فصل هشتم: در ذکر خرقة و جز آن؛
 فصل نهم: در ذکر گلیم و صوف؛
 فصل دهم: در ذکر محبت؛
 فصل یازدهم: در ذکر خوف و محبت؛
 فصل دوازدهم: در ذکر طاقیه؛
 فصل سیزدهم: در ذکر درویشی؛
 فصل چهاردهم: در ذکر محبت و عداوت؛
 فصل پانزدهم: در ذکر حسن عقیده؛
 فصل شانزدهم: در ذکر مصافحه و بوسیدن دست؛
 فصل هفدهم: در ذکر طوایف متفرقه؛
 فصل هجدهم: در ذکر علماء و مشایخ؛
 فصل نوزدهم: در ذکر امساک باران؛
 فصل بیستم: در ذکر کشف و کرامات؛
 فصل بیست و یکم: در ذکر تعظیم؛
 فصل بیست و دوم: در ذکر رنج و محنت و جز آن؛
 ابتدای هر فصل با نام آن فصل و با این عبارت آغاز می شود:
 «فصل هشتم در ذکر خرقة فقیران افتاده بود. دولت پای بوس حاصل شد. بر لفظ
 مبارک راند که...»

گاهی نیز از مشایخ حاضر در جلسه نام می برد: مثلاً «فصل یازدهم سخن در
 ذکر خوف و توکل و جز آن افتاده بود. دولت پای بوس حاصل شد. مولانا برهان الدین

هانسوی و شیخ بدرالدین غزنوی و عزیزان دیگر حاضر بودند».

نمونه‌ای از متن *اسرارالاولیاء*:

«فرمود که ای درویش وقتی مجنون شنید که لیلی صدقه می‌دهد برفور برخاست کاسه چوبین بر دست کرد پیش در لیلی رفت. بایستاد لیلی همه را چیزی داد. مجنون را هیچ نداد. برخاست و درون رفت. مجنون برفور در رقص شد. خلق طعنه کردند که این چه رقص است که تو می‌کنی؟! تو را هیچ نداد و التفات بر تو نکرد! مجنون گفت: آری اگر چیزی نداد باری این مقدار بدید که مجنون است»^۱.

راحت القلوب

ملفوظات شیخ فریدالدین از خلیفه دیگر وی به نام نظام‌الدین اولیاء بدایونی است. در *راحت القلوب* همان تعالیم هست که در *انیس الارواح*، *دلیل العارفين* و *فوائد السالکین* نیز آمده است. اما این کتاب مفصل‌تر است و بعضی مسائل از طریق آن روشن‌تر فهمیده می‌شود. برای آشنایی با اندیشه عرفانی بابافرید نمونه‌ای از تعالیم او از کتاب *راحت القلوب* نقل می‌شود:

«صفات درویش متعدد است. مثلاً درویش باید پرده‌پوش و خودفراموش باشد. مقصود از پرده‌پوشی، پوشیدن عیب بندگان است. درویش باید چهار خوی را رعایت کند: چشم را ببندد تا عیوب بندگان خدا نبیند؛ گوش را کر کند تا آنچه نالایق است نشنود؛ زبان لال کند تا سخن ناشایسته نگوید، پاها را بشکند تا در جای ناشایست قدم نگذارد. اگر این چهار کسی را حاصل شد، او درویش است، و الا دروغگو است. کسی که به جاه و مال دنیا گرفتار شد، او درویش نیست، بلکه مرتد طریقت است»^۲.

۱. بدرالدین اسحاق، *اسرارالاولیاء*، ص ۵.

۲. *راحت القلوب*، (عکسی، دیجیتال) ص ۲-۳.

منابع

منابع فارسی

۱. امیرحسن علاء سجزی، فواید الفواد، مطبوعه نول کشور، لکهنو، ۱۳۰۲ هـ.
۲. بدرالدین اسحاق، اسرار الاولیاء، مطبع منشی نول کشور، کانپور، بی.تا.
۳. حامد ابن فضل الله جمالی، سیر العارفين، مطبوعه رضوی پریس، دهلی، ۱۳۱۱ هـ.
۴. رحیم بخش، شجرة الانوار، (قلمی عکسی)
۵. شیخ عبدالحق محدث دهلوی، اخبار الاخیار، مجتبائی پریس، دهلی، ۱۹۱۴ م.
۶. علاءالدین اودهی، ما مقیمان، مطبع مصطفائی، لکهنو، ۱۲۵۶ م.
۷. غلام سرور لاهوری، خزینة الاصفیاء، مطبوعه لکهنو، ۱۸۷۲ م.
۸. الله دیه چشتی، سیر الاقطاب، نول کشور، ۱۹۱۳ م.
۹. میرخورد، محمد بن مبارک کرمانی، سیر الاولیاء، چرنجی لال ایدیشن، مطبع محب هند فیض بازار، دهلی، ۱۳۰۲ هـ.
۱۰. نظام الدین اولیاء، راحت القلوب، مطبع مجتبائی، دهلی، ۱۳۰۹ هـ.

منابع اردو

۱. امیرحسن علاء سجزی، فواید الفواد، مترجم خواجه حسن نظامی ثانی دهلوی، مکتبه زاویه لاهور، ۲۰۰۳ م.
۲. جعفر قاسمی، بابا فریدالدین مسعود گنج شکر، اسلامک بک فاؤنڈیشن، لاهور، ۱۹۷۸ م.
۳. خلیق احمد نظامی، تاریخ مشایخ چشت، مطبوعه نیو پبلک آفست پریس دهلی، ۱۹۸۵ م.
۴. راحت القلوب، مترجم ملا واحدی دهلوی، ضیاء القرآن پبلی کیشنز، لاهور، ۱۴۰۵ هـ.
۵. سید ابوالحسن علی ندوی، تاریخ دعوت و عظیمت، جلد سوم، کاکوری آفسیت پریس، لکهنو، ۲۰۰۶ م.
۶. سید اطهر عباس رضوی، تاریخ تصوف در هند، جلد اول، مرکز نشر دانشگاهی، ۲۰۰۲ م.
۷. سید صباح الدین عبدالرحمن، بزم صوفیہ، مطبع معارف، دارالمصنفین اعظم گره، ۱۹۷۱ م.
۸. سید نصیر احمد جامعی، حضرت بابا فرید گنج شکر، سنگ میل پبلی کیشنز، لاهور، ۱۹۸۶ م.

۹. سیرت پاک شیخ فریدالدین مسعود المعروف گنج شکر، عظیم ایندسنز پبلشرز، لاهور، بی.تا.
۱۰. شیخ عبدالحق محدث دهلوی، اخبارالاخیار فی اسرارالابرار، مترجم سبحان محمود، متیا محل، دہلی، ۱۹۹۴م.
۱۱. غلام سرور لاهوری، خزینةالاصفیاء، مترجم اقبال احمد فاروقی، مکتبہ نبویہ، لاهور، ۱۹۹۰م.
۱۲. گریچن سنگھ طالب، بابا شیخ فرید مترجم عتیق صدیقی، نیشنل بک ترست دہلی، بی.تا.
۱۳. اللہ دیہ چشتی، سیرالاقطاب، مترجم پروفیسور محمد معین الدین دردائی، طبع دوم، نفیس اکیڈمی کراچی، ۱۹۷۹م.
۱۴. میرخورد محمد بن مبارک کرمانی، سیرالاولیاء، مترجم غلام احمد بریان، لاهور، بی.تا.
۱۵. نثار احمد فاروقی، نقد ملفوظات، ادارة ثقافت اسلامیہ، لاهور، ۱۹۸۹م.
۱۶. واحد بخش سیال، مقام گنج شکر، ایور گرین پریس، لاهور، ۱۹۸۳م.